

از سید
۲۹۲
۱۱

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

۱۱

۱۴۷۴

نامہ صاحب قاسم نظام
علی رضا و قانع نگار
۱۳۰۲

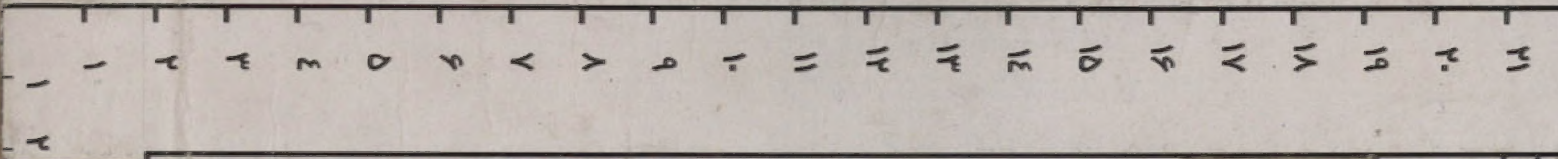


۱۴۷۴

۱۸۲۷۹/

کتابخانه

کتابخانه



۱۴۰
۱۵

۲۳
۳۰

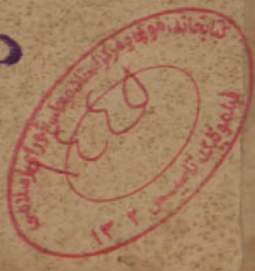
۱۸۲۷۹



۱۴۲۴

در تصدیق

۷۴



۱۴۲۴

نامه حاج قاسم مقام
به
عزیزان و قانع نگار
۱۳۰۲

- ۱۷
- ۱۶
- ۱۵
- ۱۴
- ۱۳
- ۱۲
- ۱۱
- ۱۰
- ۹
- ۸
- ۷
- ۶
- ۵
- ۴
- ۳
- ۲
- ۱

۱۸۰
۱۵

۳۳
۳۰

۱۸۲۷۹

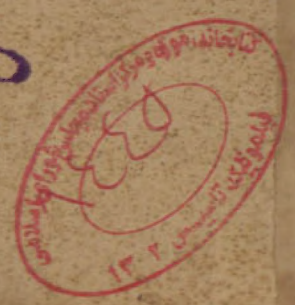
۱۸۲۷۹,



۱۴۷۴

در تفتیش

۷۴



۱۴۷۴
۱۸۲۷۹

نامه هاشم خان
و قایم نگار

مارس

علیهض و قایم نگار

۱۳۰۱

بسم الله الرحمن الرحيم
 کاغذ نامت که مرحوم قاضی مقام مرحوم
 وقایع کار نوشته است اللهم اغفر له
 ما نسیته که در حدیث باو نیست
 نه او نوشته است بعد از این
 چو این او غفر و شمع دولت ایران
 مخدوم مطاع مشفق مهربان من است
 نوزبک انظم و اوضح بک اللهم وجعلک

لک

من آیات مکه و علامه من علامات سلطانه
 رقیه کریمه رسیده و اسباع مکررات ایشاح
 بهجات بجهانده نمودن دین نامی پسته
 و پستن پانه های شکسته همیشه موقوف
 باشارت امان فی الحال بوده و از بغداد
 تا هرات و از چون تا فرات کمر آب و جاف
 که پیر قدم پاک شما حلاوت امن و
 طراوت امان نیافه باشد خوشا
 نواحی بغداد و جامی فضل و منیر که موه

مسعود و قانع کار چون پشم مانع بهار رخسار
 خواهد گذشت و سحاحات آن احاطات
 امن و امان مشحون خواهد گشت خاطر بند
 مخلص بالفعل که خبر غرمت سامی بدان بواجی
 از کار آن طرف حج است و هیچ وجه
 ویشانی ندارد بار اول نیست که بغداد
 خراب را پیمین قدم شریف خود آباد کرد
 مهام وزیر را بتدبیرات و سپید باریج
 آورد و با پیشدستی انوریت بنده چون

الوری

انوری هنر دار وقت آنست که بار دیگر
 آبی بر روی کار آنحد و سپارید و بار
 رحمت بر خلق آمان ببارید کا ندرید
 قطره باران نشسته اند کار روم و ایران
 اردو و مت بهم پسته است آنچه متعلق است
 از منیه و ارزنده الروم بود بحمد الله تعالی
 و آنچه مربوط با نعمت است بفضل الله و رحمت
 توجه شما عظمی ندارد ذکر می که در قرارنا
 صلح دولتین در باب ایل بایان و سنجاقا

کرد پستان شده بود بطرزی که است
 مقروض سمع شریف عالی شده مقبول طمع
 اشرف اعلیٰ نیشاد و کار تجدد مکالمه
 از حضرت نیابت سلطنت افتاد و بعون
 الهی و نخب شاهنشاهی سرعتر جانب
 شرق تقدیر و سلطنت و تعهد کفایت کرده
 و ماگید و ابرام در تعجل و ارسال فایده
 سرسنگ که بفارغ دست منصوبست نموده
 و اینک امروز که مقسم ربع الثانیست بوقت

و قیام

توقیعات سبحانی روانه میشود و امید
 هست که بوضع خوب بی جنب و استوب
 مقاصد این دولت و اند دولت ساخته شود
 و بار دیگر تیغ جدال بین امین خسته نکردد
 چرا که خواهشهای این دولت همه امور جزیه
 مسلم است و شریعتیه ما شریعتیه سخته
 دولت روم هم باید شاه مردان
 ضری خورده و حسابی برده اند نمیکند
 این طرف سپاهی مستعد برود و قلاع بشود

انشا الله آرامی خواهند گرفت و دهان
 اهل شکین قیامی نشد ای قدر سبک و
 شک و جاهل نشد که دنبال کرد و صحرای
 و از بی مرغ در هوا بروند املاات نامان
 از آفتاب نامان روشنی است که نو کزیم
 این دولت قویند و شاجری باشد بر
 قاطع مثل همراهان سپه تیپ با نظم و پر
 و سیف و نشان طوع امان در دست و
 خاطریان جمع باشد و بقلب ثابت و

لای

و ساکن و حوا پس مجموع مطن حرف نرید
 و هر چه بخواهی دلان و صلاح دولت
 بهما را بکنید و انصاف بدید همه با
 شکر کنیم و قدر این دشمنک دانی
 خود ما را بداییم پشیمان صد هزار بار
 بر این دو پستهای نادان منحوس که غیا
 بالند بمسایه ملک محرومند شرف
 نه از رو سپم حکایت کن نه از روم
 بنده مخلص را با حرف و صحبت ملک و دولت

چکار است شغلت نفسی عن الدنیا
و اما پدید مشفق و نیز مشرق صاحب
صادق و محمد و موافق من حشر
چه بلانی تو که در وصف نیائی بسیار ^{مکشوف}
مکر دیم پاست عجز الواصفون عن صفیک
این بار که حمار آمد این طور مطلب نگاری
و در لریانی بود که تا مهر از شد نامه بر گفتم
بی احتیاج شعله شوق سرکش شد و سخن
صبر آتش گرفت من بنید انم که این

حلی

صحنه انام حیت یک دلیری
کنم قرینه شرک کنم لا اله الا الله و السلام

کافایت که از تفسیر در زمان
حیات و ابائیه ^{سلطه} علیه
نوشته است

رب اشرح لی صدری و یسر لی امری
و احلل عقد من سانی یفقهوا قولی رقیه
رسید عریضه را رساندم جوانی مبارک
دادند تاج تارک خواهم فرمود چرتی

دارم که قول معروف شماران بطوق مجبول
خود چگونگی جواب هم اما نه این بدعت
من آوردم بپایم ان من شی الایک
ولکن لا یفتنون تپسهم کتابت ما غالباً کید
نوائی بود خریات هوئی را که مغلوب
ساخت این هنوز از مچمه سحر است
بفضل التبعهای روشن با عنای کل
در پیش اریم مفید هم با و افیتم
هوا کلیات خاص عقل است خریات

کار نفس ان النفس لا مان باله و مطر
عشق عجب ساز و نوائی دارد قانع الراس
عجب نفس ماطل لست چه کین کبر مباحن
هر هوا شورده هر غرور جامع انجیرا
مانع ایش و ر مشهور شد از رایت او
ایت مچیدی منوخ شد از ریت
او مشه دجال فغلبوا بنا کث و انفسوا
صاعرین دنیا در امکافات و لکم فی
القصاص حیوة یا اولی الالباب

ملا فی قیامت میماند خون پروا شمع را
 ماصبح امان نمیدید و الولی اولی با چند ک
 والله سپید زرد و اشقام محبت
 شکست من سپرد او کوتا انا الله
 بکنیم رود است که از بجه خواهد بدامنه
 رسید و نعم ما قال النابغه ولا عیب
 فیهم غیر ان پیو مهم هن فلول مرع
 الکتاب شجر بن من زمان یوم حلیتمه
 الی الیوم متدجر بن کل التجارب

فی

حقا و بقره الله پالی که کلیات فی انی نند
 شمس منجبر سپرد است چرا که اراهل
 این زمان بچکس اما امروز کمست این طوق و
 پان مقدور نشد و این بهترین منجر ان
 کلک و پناست بلی بدایع افکار سپهر
 نرذریکی بجا میث که دست سپح افریده
 بد آنجا رسید طور ما وراء الاطوار نه
 نبوت میتوانم نقشش سپا حری ابوا
 القابیه نینه و رباب عبد الله بن بحر

چنین بود چنانکه انوری در جوهر ادر و مولوی
در مدح حاتم الدین بر خوبه وی در صحبت
کاتب میفرماید که خاطر ما را باین طرز
سخن انی شمایل منیاسیت حاصل شد
ز دنا مشرعا و تفضیلا نزد ک غرا و
تفضیلا اعجبی الدهر فی تقابله و کل احوال
دهر با عجب حوض حیات و فراش کسیت
و با شویه کیست و واکویه که رام و نما
الدیار شغفن قلبی واکویه مردمان نغمه کفرا

پنهان

پنهان ادمان لذت ده که نوشوار شراب را
را امان از واکویه افسرد چه بکدری
سخن دوست خوشتر است خصوصاً در
قدح دشمنان و مدح دوستان کافه
شما کاغد بود جوهری فاقد بود لسان عظمی
اشارین دمپ فتمت فی مفاصل
کتمشی لیسرد فی انقم جلوه خورشید
داروی جمشید را اروق و نمود انداخت
رم کم شد و پنج گنجی گرفت دیگر مدبره

و شپسار را بذریعہ و التماس را بآبرو و حاجت
 نباید خواست سبائی را در اعجاب که با اینها
 شما آنچه خود داشت ز پیکانه نشانی کرد
 بهم الی انحرار الحلال و العذب الزلال
 کارخانه و قایم کار صفا نور المعنی طور صحیفه
 قدس حدیقه خلد فیها ما تشتی الانفس و
 و لذل الا عین منہ مودد ما را با الفاظ
 و عبارات و الحاظ و اشارات
 کاری نیست موله مضامین معانی ستم

نه در پی اسجاع و قوافی حافظا کر معنی
 داری سپار از آن معانی و نجومی و لخواه
 شادی افزای چو جان و چو جوانی غنیمت
 بر حدیثی که کشتی در وصف آن شمای
 هر کوشش کفایت در قائل میاید
 وارم که تا رسیدن این ذریعہ تا زبانی
 بی انداز و تحصیل کرده باشید محتاج با
 ادکار و مکرار حسار سود لکل حدید
 لذت تقویم پاری نیاید بکار اگر می

کرد دل بسپردم غم مخور و کاستی قد
 عزنا کفتم میگفت خجور سعدی لایب
 بعدی می گفت دار حد و شاست کا
 بقدم نباید داشت از غوانی انکار
 کاعب و معصر کار است احادیث و
 بر چپ و چمکی با اتفاق طاهر طیبند
 اما بعد از نقل و حکایت و پس و روا
 حکم مشرع و مثبت خواهند داشت
 خلافاً للحنان المممود چه بهتر که طیب باشند

در

و مثبت نباشند کانهن ایا قوت و
 المرجان لم یطیشین قینا ولا جان
 اندی بهار جان شمع می فاصیری
 کل اللسان فدا از شهادت و ربود
 که در باب لایل بر بنده بحث کنید
 کلمه الی پس علی قدر عقولهم دلیل و برهان
 اسباب قیل و قال است چه ربط بود
 و حال دارد اختلاف اقوال با اختلاف
 احوال منوط است حالها نیز کرد در روش

کاه بگاه لایحه ملک مقرب کجا و
 اشغینی یا حمیرا پای استدلایان
 چوین بود اما عرب سپاه ترک خاص
 بهرام چوین نه ست سرهای بی مکین را خبر
 بیای بی مکین نشاید سپرد معارضه بشدا
 از دست نباید داد بلده های راه از
 رهنمایی آگاهی نیازند کمران محتاج
 و لیکن در هر آن کیاب و قلیل
 فی العشق تو نمی دلیلا نه و جهک اوضح الیلا

یانه

تانده کنت نه لکاف فی شقوتی لولم اراک
 اینجا خواهم گرفت باقی مطلب نه بکجا

کتابت که از تیر و
 در زمان حیات

جاء الکتاب فجاءنی روح و رجحان
 و راحه فاحی کنت البراقه و البلاغه
 و الفصاحه و قمحات شریفه بعد از
 اشتغال رنهار رسید و خجالتی کامل که
 عریضه سپهر کار رکن الدوله در باب

ترک رتیمه نخاری و الترام فراموشکار
شما بی ادب چپ کرده بودم معذور دارم
که پرشفاق بودم و زیاده محسوسم تا
باین سبب بی اختیار از روی دلشکی
جبارت نمودم که بکشی حاکمی و ربوبانی
رواست شکایتی از عراق و فارس
ضمن مطورات سپهر کار ملحوظ شد
فرمودند پاکه نوبت به زووقت
بعد اداست آدم و وزیر انجاست

لکمه

البته وقایع را خواهید نگاشت
با پنجا نواب نایب السلطنه روحیه
سخت محکم و استوار سامی کار استیاده
بودند باز هم که بحمل لایحه که العواصف
هم شد اما شما قدری پست گرفتید
که حقیقت آنرا ملک خوب پست نیست
انچا مذکور و مشهور است که عالچاه
محمد صادق خان از فارس یا عراق
براین داشته اند که آنجا برخلاف عقیده

الثقات قدیم باشد بخدمت
 الله علیه که باور نکردم و منکر اگر
 باشد بهر دو چشم به چشم یا بهر دو گوش
 بشنوم چرا که او کل هستی محمد است
 حیوانست بداند هر چه میکند
 اما من بسر خودت از بنم شایسته
 صد بهر از چند انم تا مراد و حاجی
 چه بگویند و ملک محمد و شهدی چنان
 از چادر دل برده باشند فراق

بگویند

که پیش تو پر کاهی نیست پا و بر دل بند
 و جلای پرین کوه الوند است لبر است
 و دماوند است جلایری باقی مانده مثل
 طفل یتیم مال به صاحب ستاع خریدار
 زبان بریده بکنجی نشسته ضمیم جلایر نه
 طی شد مقاله استقامتیه ابرماندیش
 حاتم الدین میگفت ملا بلبل
 فیض کل سخن ورز نبود اینمه قول و فعل
 نقشه در مشارش ای شب بجران

بگویند

تو پنداری برون از شوک کاری یاد آن
شبا خوش آن روز با باری صحبت
حضور که مجوریم مستیده بدین زن و روز
زود تر از پال فرماید که با لاله محروم بنام
فرزند این بار وقایع نگار بر باغی و دوستی
ما را مشغول داشت ز یاد و زخمی بطبع خود

کافایت که از فرسایش
نوشته است در زمان حیات
و این آیه به چشم دیده

یاقین

رقیحات مفصل مصحوب ذوالشمار یک
رسیده بود عریضه مختصر در جواب یکم
ما و اواسط صفحی طوری جسم را داده ام
انجام قسم یک کشتی گرد عیان از دستم گرفت
پیش افتاد دیدم بی مرا ز خانه سپر کار
وقایع کار متنباس کرده زان است
زان را صفت یک آرزوست خلوت
محکم کشیدم خانه خراب همه مرعی و
بلبل میشود که بی پرده عاشق باشد و خوش

و ناطق گردد دست به اقصیت خیر لک
من دار الکلام و ما ارسلنا من سوا الا
بلسان قوم را پستی یعنی چه در پستی کجا
نی برده کوی چسدا پنهان خورید باؤ
که تکفیر میکنند مردی که استخانی برده
حجاب حرف نماند راز اوست که
در فرنگ با چادر و ثقاب راه برود
لم استطلع معک صبرا کا غده را
انسانی زمان م برین کردم نشاندن

۱۵
مثل انشب که بدبری نخوسن با من معارض
بود کا غده میسبان با ختم احمد لند باجو
نمود شکر الله منصور شدم و این فریاد
پدر امو ختم طاب شاه که باروس
معارضه مثل مصلحت دید بلی با شما
و پلمان کجا هر ایمان بر نیست توان
سیف شاهر خاصه پلمان پاری است
صدق طاهر مخصوص صادق مروپ
نه هر پس حق تواند گفت کستناخ بند

باقضای جن احتیاطی که بالذات
دارم بکنایه و در مقدم تا از حساب
عشر محترم زبانشم یا خفی الاطاف
نخما نماخذ رو کاف بجا و محمد و آله

و عدیه که از اسرار نوشته
در زان چیات نورانی است

راه ظاهر است احوال با آگاهیست
در حق تا هر چه که بدجای هیچ اگر آه
در رسم و ما یقولون شش است یا با آه

این

۱۷
انها چه طور است انما العاقل منکم
فاده مجام بکند از دعاموشن باشم تهر است
هم آن اریم کز بن شیمان بر دل بنند
نگمان از د و فطرت به ما را و کنند
مطبرات شما کلام فرج روحی است
فتوح روح و ریجان و جبهه نیم لاشک اگر
و فوق علم شما در این مملکت عمل شود کار
بر حسب مراد خواهد بود و لیکن غافلید
که فراهم کردن اسباب چه قدر مرارت

دارد خصوصا طاعون پارسال و فردو
 سال نو و عییت آذربایجان اضرکامل
 رده و محط و علای خراسان طبرستان
 و الار از بصاعت اندخته حالا که او
 بهار است بلبوس و مواجب و چادر و شفا
 و آب باید داد یا جواب است بفرماید
 به پشم کدام یکی ازین و ما را میدید
 بما خطا اما اسپار و دمنه و اما دم و
 و الموت یا بحر اجدد زیاده جبارت

کاپور

فاعل است که نویسد
 و قتل از غرامان

حضرت ولیعهد روحی فداه میفرماید
 ذوالقهار علی درینام و زبان قانع کما
 در کام نماید چه واقع شد که غلام شاد
 و چایا را پچی دوبار است آمده و رفته حکایت
 احضار ما در میان آمده و از جانب
 و قانع کار پسج واقع گشته شد و نیت
 این تقصیر از میرزا محمد است که ناخوش بود

و خبر نشده یا خوش بوی ده و خیر کرد ما
خدا نخواسته و جو و شریف را نفعی
عاریض ده یا رفت آمد خدایتان
خداوند کار را کفر نموده اید اگر سخط
اسباب و علل منسوب و چگونه امکان داشت
که هزار مجاپسن قبایح در باب تک و قل
این سفر اثنان و انشاد نفرموده باشید
چنانکه مکرر میفرموده اید و میسر شده اعم و
معاد بوده ایم و اکنون که خلافت شاه محمد

لکهنو

۲۹
مستبعدید ایم و مستعجبید ایم و از رو
کمال استعجاب این صفحه کاغذ با این خط
جلی نویسی باید و آخر الا و نام که در خاطر
خلیجانی دارد این است که خانه پسر کار هم
مثل خانه و صاف صریح و صابونی و صاف
حتی متی اسبیدی با اجر کشته باشد قلم
انچا رسید و سبکست صاحب بنده
اگر از صاحبکاران نه امان که مختدر است
است و اول ارض مسجیدی ترها

کم خدمتی اتفاق افتاده باشد بخت
شیرین کی بایده و علی و فی دمی که اگر بماند
تعمین نافع املاک مریونه باشد از عهد
برایم ولیکن خراسان و ولایت شام
پیکانه و یا آشنا حضرت و لیعهد روحی فاد
تا خدمت و خرج و نوبت تق بود شریف
و اکنون که بنسکام رتق اول بحب روم
خراج است احضار شدند و از پانجا
هم فرصت نشد که مطمئن شوند و استام

کلام

کتابت که در این کتاب
از احوال و احوال است

حضرت محمد و مهر پرور بند ای تو به
کار یار و یاور بند رنجیات رسید
مفضل و مجمل مطالعه و مذاکره شد بل چند
بار بواکوه رفت هر کوشید کفایت
در قایل آنچه از ضعف مسترین کاب
و لیعهد و قوت دشمنان خارجی و طغیان
یا عیسیای داخلی خراسان انجام شد

کرده غیب در مذهب و آداب احادیث
است خدایم الله تعالی که سخن باقصا
خوابش نمیکنند بمطابق واقع عجب از
شماست چه اسماع را بشود راجع میاید
انصاف خوب چیست بعد از مقدمه
نواب محمد ولی میرزا که ام سال
کشمش افغان اورنگ و او میاق و ترکمان
فارغ بوده اید وقت اتفاق افتاده که خراسان
از یکدیگر و خارجها از خراسانی بر سال

ن

بل هر ماه بل هر روز قتل و غارت میکنند
و احتسابی داشته باشند یا طرق و سوا
امنیت باشد و روار و تجارت برافروخت
و شد نمایند همین بار سال از همین خبر
لبسته دوازده اسیر بخارا و خوارزم
رفته که اغلب از تاجران خوارزمی تاخت
برده اند باقی را امر او خاین خود با اسیر
و شتر بل بل و جوال سد کرده اند اگر باو
مداریده بده ولایت بولایت سیاه

خواهم فرستاد که چه اشخاص رفته اند و
بالفعل در کجا هستند از روزیکه حضرت
ولیعهد روحی فداه باین مملکت وارد
شده برسد و برسد اگر یک برعکس
خراسان بخارج رفته باشند
لفظ بزمی بوزانند و همچنین از مشهد تا پیش
و تا بخارا و تا ارکج بلکه تا مشوا اگر کمین فریاده
و سواره تردد کنند آسیب بجان مال کسی
رسیده باشد این بوجود ما و ان بخیر

کلیذر

که ملک از چا تا زد و تا کرمان که همیشه
تا بلوچ وستانی بود تحقیق فرمایید که
حالا چه طور است راه بطام هم با آنکه
امیر میل میسر را انطور که باید باشد
و صاحب حشیا روضعی که شایسته است
صاحبی کوکلان منی کند و حشیا ریموت
مذارد و باز بر عابرن سپل بهتر معلوم است
که از روز و رود مکتب همیون ولیعهد
بحال تفاوت کلی نموده کرده است

امرا و خواتین داخلی بمسم اردو حال خارج
نپاشند یا خدمتکارند صادق جان شاه
یا از فرط وحشت در فکر جان مال و عیال
که علی ای حال محال احوال در کار دیوان آید
یکدیگر ندارند و دماء و نفوس مسلمانان
و شیعیان بل چو دان و سنیان هم که
رعیت دولت قاهره همایون است
باشند در امن و امان است بس غیر
خودت که پارس سال از پارس پال چند

نفر از اهل شهر مشهد بل از جوار حق مقدس
و در فرخنده بودند که حضرت یحیی
روحی فداه سال مرگب را شپه فرمود
اگرسان قرانی بود و اسیر را از سر حس
باز آوردند آنچه در این صحیفه نوشته ام
برایین حسیه شهودیه دارد حاجت
فکر و نظر ندارد اعیان خراسان
آنچه از عرب و قرانی شده کلامت
نواب حسد و میرزا بودند و خدمت

نمودند تا شیر را بدست آورند و آنچه از
اتراک کلات و دره جسر و سرخس است
که حضرت قلیخان شایسور اصابطوره
جز فرموده اند و کارش بسیار مضبوط است
و رضا قلیخان را از خوارزم آوردند و مشهد
است و پسرش محمدخان را در و غم سال و فرزند
اند و دوست نفر نوکرش را خوب
گرفته و همه را حسب الواقع بخدمت میر
داداشته باز را برده و موقوفست بلکه

باز

نوکر آنها دایم بقراولی مشغولست و قفله
و را بگذارد از مشهد تا کنس و چون که منتهی
بچهارجواست در عمده آنها که داشته
و بسیار خوب از عمده بسیارند کلات
و ضعیف است که اش الله تعالی بیک گوش
کرد و پیشکش خوارزم خواهد آمد اما مشهد
نشان بور و سبز و از روزی که از فرستاد
و لیعهد زیور گرفتند شد های بی صاحب
بی صاحب و طالب مثل شیر قزوینی پهلوان

و آنکه ملا در شنوی گفت بی دم و سوز
 اشکم که دید بود تفتیان فتیا خلوتی
 مضطرب و حیران که خدمت بخجور کند
 یا جنوشتان بخدمت قسم که اسم دار اکلان
 طهران در میان نبود و بلوکات را بعضی قرا
 و بعضی ایلیانی و بعضی ترشیری و بعضی خوشا
 بعضی بغایری بعضی پاشا بور صاحب
 علیراد خان جوینی هم حرکت مدبوحی
 میکرد و حاکم بطام هم سیلی میزد و هزار

و...

و آنکه و قرانی شریک غالب بود و بخجور
 شایر و شهب که اطراف شهر و بلوکات
 کلا در تصرف اکراد استرانی بود و چوله
 رادکانی بود و در رود و عشق آبادی و
 آنها سهل است بخدمت قسم با با خان
 آبادی عربهای ساخلور امیر
 و جبر میکرد تا ر شود میکردت میکرد
 و میرزای شاندیزی حسین طرینی
 و اللهویردی پوچی هجرت می آمدند و

ماست میند اوند و پازریر نمیکردند
حتی وجوه شمس و اجارا تراخوانین بریک
رسدی جدا جدا داشتند و ملا با باج علیجه
میکرفتند بخدا که یکفر از خراسانها
دستی با وزیر یک زود از دولت فکا
پیم داشتند که خدمت نمایند و اندیش
نداشتند که خدمت نمایند و این
قرات هر عرض میکنم پوشیده و
پنهان میباشد بل قوی است که در

۱۰۰

بر آتشند مع هذا ملاحظه فرمایید که لا
جانی هست درین سه ولایت که منصوب
شده محل ماند و باشد و با فضل او زبک
و افغان است بد امر چاکران این دلشود
امثال ملا محمد را واسطه و شیخ میانه
تا حد آن ازند که کسی دست تو را
نزد محمد دوم من قبله من جان مردین رف
و سپهر مای پشمار و قحط و خلاصی بسیار و
بی پولی و بی مانی و در این سفر و تمام شدن

خجی و تدارک همه کس اعم از اعلی و ادنی
ایشدر کار که شده است کم مداید
و اگر تاب آید و شتاب یابد و ریغ غصه
تعالی جویشان و بخوردی مانده است
انهم بسیار آسان میدانیم که بخونی و بچی
نه بدی و ناخوشی حسب انچه پیش شما بگذرد
علی شما در ستمایش کردن و کار و خواستین
دلیرید اما در حفظ الغیب و کار پیاخته
نمیدانم چگونه باشید پس فردا که بنای

۲۰

۲۱
شون فرستادنت اول مرتبه بعضی از حکام
ولایات و سپه گردگان مغالطه خواهند
کرد که فسلان صاحب غرضه یعنی
خواهند گفت که موجب را بقصون مید
و بفرستید عذر کم نیست واسطه پیا
است و البته بعضی دیگر هم خواهند گفت
موجب پال گفته ز سیده از تو هم طلب
داریم همدانی راستی گوید که یا پول من
خرانه و طلب تاج الدوله را میخوانیم

یا نوکر سوار و سرباز را راه اندازیم باز
منحصراً بدست بهمان دریا چنانی قفس
و شمار می کنیم که از بهای آن در یک
قشاقه امانتاً قاعدون خواهند فرمود
تا نایب اشته از بیطرف روبرو اسان گردد
امناسی دولت یزد و نایب داخت
فارسی چپ اول شهر با یک داخت
و اصفانی ملاقی و سید را علیحده
مفرد نگاه داشت و آنرا خوب متوجه

که از دین سال آسوده باشیم کار خود
پرداریم صد هزار آفرین صد شادمان

کتابت شد در روز

ملک مصوفت حسن ملک حصین است
منت و افرضه که مقام این مملکت همه بود
خواستش شایسته و نصایح صادقانه او
کوشش بوشن خود کمان انداختیم که آن
رستار را با این بی نانی و بی پو بچار ریت
و ابل ولایت یقین داشتند که نیت

خدا را شکر که اینک رستم بگذرد
 سراپه آید ناریج و بنفشه بر طبق
 رخت باید دگر از شهر سوی صحرا برد
 اگر سپاه آذربایجان بدان و کرمانشاه
 و خنجر شاهسوزانش الله تعالی در دست
 و بوقع رساند و در ساجد پای سمنان
 دامغان و هزار جسر و استر آباد قصر
 و کسری واقع مکر و بد خاطر محمد اریک که همه
 دستورالعملهای شما را الله تعالی عمل

و اندر

خواهد آمد روز و شب مواظب سیرک
 خداوندگار باشید تا بفضل الله و تو
 بگویند و مبارکسانند و اسلام

و است

مخدوم من ای آنکه مراد همه عالم مانند
 تو یک یار و فادار باشد ان شاء الله تعالی
 همیشه با مراد خود باشید مثل بنده و حبای
 که از مفارقت شما ناگامیم و ما مراد رستم
 رسید الطاف نواب کن الله و له را که شرح

داد بود بدید هر چه فکر می کنیم حتی
بسر بر نیامد از دستم شاید از چشم
عنایتها و احشای شما باشد اینجا که
بزرگ و کوچک و آقا و نوکر همه خود را از
جالت میداند هیچ آقایی باشی را
خوب نشد که در طهران پیدا و خوش شد
که در تن روین دید بقاعده ملا میرک
از اینجا میرزا صادق مشی را با احوال جو
فرستادند تا تمهید مقدمه شما را تمهید

اما سپید را اگر چه مخلص را بفرمایشات شما
کمال اعتماد است لکن کاغذهای ولایت
طوری و دیگر میرسد ملک الکتا بسته از
من خبر دارد یکی از کاغذها را نزد اخوی میرزا
موسی خان فرستادم البته ملاحظه خواهد
فرمود قدری از فارسی و عراقی نالیده بود
بنظر نواب نایب السلطنه روحی فداه رسید
بسیار تعریف فرمودند اما دانسته باشید
که نواب نایب السلطنه عرضهای شما را نمی

بر روز داده اند نه شده از فرمایشات
 شما بر روز یکی داده ام و خطه فرماید که
 با دهنش از کجاستیند فرمودند حقیقت
 این امر را درست تشخیص میدهند و بعد از
 ورود و از آنجا که وقت کامل گنبد و از
 علم یقین اعلامی مکنید در باب جناب آصف
 فرموده اند صرف همانست که فرموده ایم
 تخلف ندارد زیاده جبارت نمیشود و السلام
تأیید است که در روز شنبه

فرمود

مخدوم مشفق مسربان رقیه مرسد
 رسید با شایسته رات توجه خاطرهای و نشان
 بامر مکتوم و پسر مکتون اگر وجه مرده کانی از
 فرط محسوس بانی بقدر جان بگذرانید جادو
 که حجاب یکنس شده و ثمن نخبه گیند
 در دلم بود که جان بر قشایم اما باز در خاطر
 آمد که متاعیت حسیب اگر چه ملک را خبر کرد
 بودند و عامل عریضه عجب دشتیم که دشمنی
 از بندگان عظمت ایشان از مدکاری شد

لکن خطوط مبارکه و قایم کار انبیاء
 صغیره و لایسره هر چه میخواستی داشت
 فیما مشغی النفس عرب گویند کل نصیب
 فی خوف الله بگویند که گوشه بنوا
 و الحمد لله و خون بوده و نمیشد اندک
 سببندارید و ع لاف صیغ را راست
 نوشته اند و بفضل خدا نی کم و کاست
 از مقوله اطرب اطرب است و نه تحریص
 اغر ابل قول حق و کلمه صدق سبحان الله سبحان

اردوستان

اردوستان فخر دیم اسی اردوستان
 حقیق قیامت دیم نمیرند همه کاغذ می دارا
 الحلا که را که خواندم نام نامی شما و الانا
 اقامه را محمد سلمه الله را ندیدم هر کجا
 بس خدا یا بسلامت و ارشاد السلام

محذوم بند عالم الغیب حد است
 نه شما از کجا آوردی این علم را و چه
 که تا قصیده و مثنوی رسید حاصل شد

فحمد الله حمدا له خواهرش کرد و بود
که هر وقت فتح قوچان شود استراحت
فرمانه را بشما بوییم با آن اعجاز که دیدم
و ایمان که آوردم قدرت تکلف کجا بود
سمعا و اطعنا علی محمد الله فتح قوچان حاصل
و ایلمانی بارود و اصل و بفضل خدا شما
بمقصود و اصل شدید دیگر خواهرش کرد
بود که بقصیل عرض کنم علی تقدیر مقدر
بندگی می کنم بعد از فتح امیر آباد ^{شمار}

۲۲
فتح قوچان و خطبه و دشمن و شاه بورارا
اوزبک و افغان و همدان و ترکمان
چند روزی در چپاران و چندی در ارد
توقف شد و بعد و لک منزل منزل
تا شکرنا در شاه که یکفرسخی شهر است ^{نصف}
آورد و باستمال تمام حجت برداشت
و چون مفید شد و دانست که لایق منوحتی
یروا العذاب الالیس روز چهارم ربيع الاول
شبهه هجری از شکرنا در شاه بدر و ^ن

شروان مثل و تحویل نموده و ما را با
 بمال و توسط مسیر احمد رضا گذشت
 تا روز ۲۴ جمادی فرج پسر با زینکرمایه
 و بعد از آنکه روپس نشا پوری و سمنان
 رسیدند و اردوهای سپاه یانیان
 بدین موجب در دوار محل احداث
 لشکری در قلعه از دروازه شیرین
 اول سیم فرج سیم فرج چهارم
 از کربلای خرم تبریز لیس
 دروازه شیرین سیم فرج
 شیرین

اردو

اول اردوی دویم اردوی سیم اردوی
 نواب چهارم صاحب مسالک حیدر
 میرزا و میرزا بر سر راه و سمنان
 دروازه شیرین نو سمنان اردوی
 چهارم اردوی سیم فرج
 سیم فرج سیم فرج
 راه سمنان
 و شیرین
 و حکم اردوی سپاه توسط عالیجاه نور محمد
 خان بود لاغیر و خدمت شایسته
 ازاده محمد سید را و حکم لشکری
 قلعه توسط اخوی محمد رضا خان لاغیر

خدمت امیرزاده قهرمان سیرزرا
و محل پوریشن وسط شکرنا معین شد
که محال فوج روس بود و جده توب نک
قلمه کوب پشت سپه آن شکر جادو
بودند که از پسر طرف برج و باره را خراب
کند و قشامی و تبریزی هم در راست چوب
روپن کا ر خندق انباشتن اشغال داد
و شکر حسین شاه سمره نک مراغه
رسید بجایی که دو قدم بدروازه مانده

الکما

و شکر تبریزی و مراغه کنار خندق بود
در خندق تا طمانچه و تفنگ و سینه
و کار و جنگ میکردند و در قوی خندق
باشمال و تفنگ و شهاب ریزی و دویز
همه از خروار خاک و چوب و علف و سنگ
بجمل دو آب سپهر کار و اهل اردو در هر روز
از راست و چپ بخندق میرنجست و بعت
مارچ و مورچل بجای بود که عراده توب
و بار خاک و چوب و علف یا همه جا

میرفت از بهر ریح الاول تا امر و رسم
در تهدید و غیب خلق اطراف مضائقه
نشدم کم یا غیبهای کوچک مثل عشق آباد
را دوکانی نمیمی را بود کی احسبیدی بزور پند
و شیر رعیت شدند ما اقایان در جو
هم کلا دار و دار و کردیدند و بخت گویید
و قلعه را دوکان خراب قلعه در جو
محمد آباد ساخنشین شد نظر بهسایکی بخاک
خرابی مصلحت نبود رفت رفته اوز بکشت

افغان

افغان را آوردیم و نواب صاحب اختیار
بخدمت شرافت و بختی خان آمد و بخدمت
در حول و خوشن و خارج و داخل کسی نمیداد
که محل استظهار قلعه کیان باشد شب
و روز هم خمپاره و توپ در کار بود
و بهر حکم را مجال نداشت از سر پرت
حام و سجد سہلست خانه قاضی رفتن
هم بر حلق و شوار شد و بود آرام
و مرد و بزرگ و کوچک قطع بود و چون

قوچان را بقوت جعفر قلیخان و مقصد
 بنجوروی کجداشته بودند بمکه کج
 خان را رد و آمد توقف جعفر قلیخان ممکن نبود
 و اگر از ارک درمی آمد شهر باقی میماند
 المرض فضل خدا و توجیه پادشاه و
 و استقام و لیعهد و کوشش و جان نثار
 چاکران سبب هم داد تا امروز که بحد
 ماه ربیع الثانیست رضا قلیخان
 اینجایرا بر تبه اهل قوچان و توب و چنان

ابن

پریشان کرد که بی اختیار خود را بجا در
 مخلص انداخت و مخلص فرزند پیرامه
 دار او کردم و شفاعتی از وزیر حاکم پای
 و لیعهد شد و وقت ظهر رضا قلیخان
 بنجا کپای و لیعهد روحی منداه شرف
 شد و حال تحریر که چهار ساعت بغروب
 ماده محمد حسین خان اشیک آقاسی میرود
 که سنکر را بار دو سپا آورد و دستخط
 در واره و قلعه گذاشته شد و الله تعالی

نواب خسرو میرزا با پنجم آدم و پنج
 بکرمان و سرپرستی همیشه خود خواست
 عریضه خاکپای بیمن را عالجاء محمد
 طاهر خان خواهد آورد و لطفعلی دیو
 آدم من همان ساعت که رضایت
 با من مصافحه کرد بی کاغذ اسب دو
 بدار بخلاف آمده است لهذا این
 کاغذ آفرستادم که مبادا او را تکذیب
 کنند و چون کاغذ را در اثبات

قول

قول خود بر نیاید جواب سایر فرستاد
 شما ایشا الله تعالی بعد از این عرض
 کرد حالا فرصت نمیشود در باب فارس
 و کرمان دانسته باشید که از ضابطه و
 مامور که کار قوچان مکذشته بود محکم
 جرات نفس کشیدن داشت اما مامور ^{فارس}

فارس که این را

صبا بلطف بگو آن عزال عنسارا
 که سه بگوید و سپاس بان تو داده مارا

جاوه خراسان شما پیش پای مالک نشسته
 و حالا میفرمایند پول بار سال منور
 رسیده است بی شما لطف کنید شما
 تعالی ما را بر حسب دلخواه بار آرید چه را
 چه الف بکسیرید ما کجا اینجا کجا مرغ
 مسکین چه خبر داشت که کفر ارمیست
 احمد نند کارهای اینجا همه خوب است
 مگر اینکه نقد و غله هیچ بهم نمیرسد
 اگر اگر ادب کند دارند در سرات و حسن

بسم الله

سیورسات فراوان هست لایق فرا
 هم استدعای ساحلو کرده اند و نقد
 نقد و غله میکنند لکن هم حضرات کرده
 عادت کرده اند هم کاغذهای شما
 دلشین شده است ما نقد ریخته باشد
 این کاغذ آخری شما هم با آنکه هیچکس
 اینطور کتمان نمیرسد دلشین شود
 فی الواقع اغش را یب بود که درین باب
 اول ملک شما را به پسند و سلام

بصد و قرش بد گفت شرح درد
 مشتاقی بآلب و مسخر گز جفته همچو
 فی من کفشی کفشی مدیت که خامه غنیم
 شمامه و قایع کار بلاغت شعارسم
 فراموشکاری پیش گرفته یادمان
 یار امنون کند میمون بود پیش کی تحیر
 نای رمضان است که خط و خطا در
 تحریر است میشود رسم الله الجلا

بر

شب محبت کج غده نوید کند
 هر جا غلطی الفوریست بحث خواب
 داشت که چرا با این قلم جلی نوشتم
 بلی وارد است اما از تحریرش بجا مانج
 غافلید که شما در اروسی شمالی است
 داشتید و بنده تا قستی که مراد را می
 بر پسر می اندخته بودم تعمیر فاهنگ
 کلال و خشت کی مثل عوض کردن اسبها
 بدکست در طول منزه لها و متدا

ما تمنا الان طوری خواب و پتیا
 که اگر نه شوق شما بودی کجرف نوشتر
 بودم همچو انعام مای از خور و خواب
 نوبت فاتحه است و الا انعام
 از خستگی و چو ابی که رمضان جسم علاوه
 علتش الان سلام کاش اقدر
 شاعر و قادر بودم که یک حزب قرا
 تلاوت کنم یاد عای حسرت بخواهم
 بالمره در سلاک غافلین بنام پس فردا

انگاه

ایماه رمضان جسم گذشت و هیچ کار
 نکردیم قبول بنیسه مصری و الیام
 و لیست حری حل بحیل فی رضا ک فای
 عمر کوته بین امید در از خدا وجود شما
 بیلاست دارد نشا الله تعالی مخلص
 معجز را در لیالی قدر از خاطر فراموش
 نفرموده اید مگر صاحب بدلی روزی بر
 کند در حق این سگین دعا فی و السلام

کافایت از خور و خواب

فوتیله در رضوان و نور

مخدوم مطاعا شفا مهربانما قریه کریمه در
اوقات رسید و مضامین مرقوم را که
ارق من الوهم و افند من الغم و امنی من
بود همه را بعرض اشرف و الارسانیده
کماء انزل من السماء و حی الارض و موتها
عالمی را از پر مردکی و انس و دکی بر آورد
بل از ورطه فنا بعالم بقا باز رساند
نفع صور است صریح است نفع صوری

مقدم

نیک در تیره است چکان شوری ده
از آنکه منش بر سه کوی اصل قربانست
دین جیاتی ده آنرا که دشمن حشاد
دور است راست نوشته بود
وقت سوگواری نیست شکام کارگزار
و آنگاه در اجالت کثیر الملاله که
که متی مات ابدی دو الضعیفه ضعه
و سد الی الطرق العین الکواشح چرخ
نکده اش شد فاصله شود خدا بهتر

آنکه هست که شب و روز من بچه
 سیاق میکند و لوانی است و تنگ
 فوقانی من بسوی لاغورک المزم
 و لو عرضت علی المولی حیوة بعشر
 مثل عشی لم یرید و ابدا این وقت
 هو او پس من میت خدا را بشهادت
 میطلبم که حقوق جمعی و لیعهد معفو
 مبرور و وفور غنیتهای شایسته عظم
 روحی فنداه مرا پایی بست کرده

و الا باین شکسته دلی و پریشان حالی و
 پیکسی و ششانی هیچ دیوانه درینکار خطیر
 پائینکند از دین محمود و معذکرم که
 بگویم اعدت للحدثان سابقه و عده
 عدا انهمول بن عادی که گفت بنی لی عیاد
 حصا حصینا نه طرف غمبیری که
 میگوید حولی اسید و الحیم و مارن نه
 مانعه و سپانی که گفته است حولی بنو
 دودان لایعصوی سید ضعیفی

پطایفه و قبیله بواسطه و وسیله در
در مقابل جمعی دشمن و بدخواه خودم و
و یعهد و شاهنشاه استاده از نقد
و غله و رند و کله و برچه شیئی بر او صادق
آید بآمره صفر الوطاب بستم و معینا
خصیت من لغنیتم و الایاب نشدم
بل اگر نشاء الله از آن در خانه خاطر جمعی هم
امیدوارم که حسب الامر مایشتم
وقت کار گذاری باشد و الا انکام

بیکبار

سوگوار بیت و هب الذین اجنتم و بقیه
مثل اسیر فردا و اسلام و الا کرام
کافه **بیکبار** **بیکبار** **بیکبار**
ای از بهشت بخروی و از رحمت آیتی
آیت عنایتی که از علایا علی بنام این
کنام نازل بود نافه روح و یگان در
محل خاطر کشوده جبریل از آسمان
آمد بسی الشفات حضرت خدایت
مظله ات اسمی را که در حق این بی وجود

مردم سرموده بودند مرید سپید
 داری کردید من خودی نفسه داخل
 جمع و نسج نیت حق سبحانه و تعالی
 وجود مسعود ایشان را برای شاهزاده
 اعظم روحی فدا و محافظت کند و
 که پروسی آمد و این طور که چاهارستان
 آمده سبحان الله بین تفاوت از
 کجاست با کجا خدا بهتر آگاه است که
 شب چگونه احیاء استیم و

ن

که صبح عید سعید با و رویش بر میان
 افتاد و نسجی بعد از شدت و
 بعد از کربت حاصل آمد تحریرات از
 اخلاص را که بحضور بردم از هم رفرو
 سنگلاخ پاکتهای محسوم ملاک که
 مایه اصل محسوم و ملاک بود نزدیک
 فرستد فتح معلمات و حل معضلات
 از اموال موقوف به سرط دقت و کمال شفقت
 دیده لمن شاه الا بشق لا نفس کفشد

و معرضا عنها و معرضا بنا سید اعلیٰ
 خطوط شما گرفتند فرمودند انما
 و عبا رات قایم نگار مثل آب لاله
 صافی است که حاجب او را نیست
 و مضامین معانی لبان حجاب عوا
 روی کشاده و حاضر و آماده بی رده
 و حجاب مانند ماه و آفتاب نه چون
 رشتان شهر و پستان هر که هموس
 و مخدر باشند و مخدر مانند

لله

بها عفاف آرند و با رزوی زفاف میزند
 پنهان کاری دلیل عیب است و حجب
 بوس از حجب کلب سده می کچل و رود
 چکل را رو بند و کلاه در کار است
 زلف و کاکل همان به که چون بوس پس
 در دست صبا و شمال باشد الغرض
 این تفصیل و شرح همین است که شاه
 زاده اعظم روحی فدا همه وقت
 طالب و راغبند که بواسطه خطوط شما

تسکین

کشف اسرار فرماید و حفظ اخبار
در صورت طرز ارادتها می نماید
آنست که هر که آید بار سال ذرائع
و اسلام و قایم پردازید لکن ملک
مثل الف پسخ ندارد و مخلصان دیگرند
که مانند شین هم نقطه دارند و هم
و هم مدو هم دایره من چه در پای تو
که سزای تو بود سزای خیریت که شایسته
پای تو بود اما زینت بفضل الله تعالی

کافور

کافوریت بعد از آنست که بعد از
جواب اعدای الهی در طرز ارادتها
ای بر سر کتاب ترا منصب باشد
ما قرع علی الطر پس انما ملک الا اقرب
الانام لک ندانم نامه و چایا بود ما
ما فاما رو نکا خایه سامی بود ما کما
خانه مان استغفر الله و اتوب الیه
مشک و عنبر محلی را معطر کنند

و کلماتی صفحہ را مصور خلاف کجاست
 سرکار که چون باد ببار و ابر و آفتاب
 از نو جوانی داد دل ز شادان است
 عهد و امان را تی خوشتر از شکر و شهد
 مملکتی را از مملکتی راند و ایرانی از ویرانی
 برآمد راجع العهد شبابه و بیباکی
 اسبابه دولت فحبت صولت نوا
 اسلام اعلام برتری انداخت
 فاحمد لله الذی اذهب عننا الحزن

ان

ان ربنا انصور شکور امروز و بعد
 معذور از من می پشم و خود را بر حکم خود
 و خدا امکان بعوالم کون مکان بازنده
 شد آنکه اهل نظر بر کرانه میفرستد بجز
 کوزه سخن بر زبان و لب خاموش سیکو
 مناصب با شخاصی مناسب است که با خبر
 ابحان سپرد کار دارند نه ابحان
 پیض و بجان صحیح بجلوه آرند نه بجهن
 مریض شایر آده اعظم روحی فدا

فحش که درین فصل بهار و سبزی
 دشت و نغمی جو سپار بارنگار کان
 در میان خج و جوشن است نه بر کما
 جوی و گلشن سایه خلاف شمشاد
 مکش نه با چنگ زبان معاشر
 کند نه از جگر نان مغلطرت اگر تو ب
 نظم و ترتیب به با سوار و پیاده ها
 و آماده سازد برای حفظ ممالک
 نه از روی خامظمی و خودخواهی چنانکه

۱۰۱

درین اوقات آلا مانان ترکمان دست
 تعرض بعبر من و مال خراسان کشود
 بودند و کشار فساد در اقطار بلاد نمود
 جمعی از سواران منصور و سپه بزرگان
 غازی به شمشیر و تیر و تیرازی نمود
 شدند و ساعات ملک طوطی مصرع
 اجساد و روس گشت و روسای سنی
 در بند شدند و اسرای شیعه ابرند
 جسد و بر حسب امر و الا سیاست

ترکمان بنده بدایع دیدگان شهر
محو شد که عیدی از نوید آمد
و طرفه تماشا داشت که شکست
از ستم کفر میخواست و مظلوم از
ظالم اشقام محبت کمتر کوچه است
در شهر که خوف موج زند و پیر
اوج نکیر و خصو صا خیا با خفا صحر
مقدس که در هر طرف پیر با کین
ریخته و دود از خفا دشان با نکیته از

نکستی

ارکشته با پشته با عیان است و از
خوشه با جو بهار روان صید شهنان جلوه
و حسن طیر بود لیک صید شهنان
هر چه شیر ز آید اللهم ایدیشه و آب
عیشه و از دود علی اعداء السلطان نصر
و قهر و غیظه و طیشه زیاد و سلام

کامدیت که از نوشتن

خوشا وقت شوریدگان غمت که
زخم نهند اگر مریمت و مادام شراب

الم در کشند اگر تیغ یا بند دوم در کشند
 دست خط شریف که از منقوله یس بعد از
 عمر و بر بعد از قسم و فرج بعد از این
 و شرح بعد از محنت بود خوشتر بر این
 رسید و خاطر فرموده را اسوده است
 خدا حسنه داد پدشاپورک و نولکنا و
 اگر گفتار راست میدید این کچها حالا
 کجا بود سبحان الله جانی که از روز اول
 بنامش بر کجی شد راستی از اینجا میجوید

بسم الله

بهیات هیجات درخت مقل خیر ما
 و به نیشا بود فضا عن لک قصیر
 و خیف الهامه اولیس لانسان فی علمه
 من علامه مکر مخبر صا و شش میداند
 که سخن باطن باشد یا بود عفا ری بصیر
 قایل کرد و ما زال مد عقدت یداه از
 حتی تراخته الاشیاء معاد بقول
 بوده و خلاق در غنهای پر زور حق باخضر
 و قانع کار بود که چو بعبای فو باغ

با آحاد و عشرات راضی نمیشد بر سر شما
کرد داشت و استخفاف غرور و مجاد
چه بودی اگر سر زلفش بدستم افتاد
چو آستین لیمان بدست درویشان
یکی از بابت سه هزار تومان اگر خدا بخواد
ما حال رسیده باشد چگونه سر خجالت
بر آورم بر تو مگر امیر نظام که البته حالا
در اردوی همیون تیر انداز شد یا
دست از غیب برون آید و کاری بکند

اما پست حالا که مصحف است جزیره
بدست شما محول گردد بدست شما
انشاء الله کاری شود و میتواند فرزند
در باب نزد و نواب ظل السلطان که
در عالم سینه گزینی بعضی عرضها کرده بود
راید الوصف و التوق مخطوط شدند
و بر حسن ای شما آفرینها خواندند تا
جان ایمان در راه او دین مزاریم نزد
کرمانج قابلیت دارد ولی چون بهر بخا

و بلوچ و سیمان اتصالی دارند باید حاکم
جمع شویم که ملازمان پسر کار ایشان
طوری بارعیت و همایکان رفتار
کنند که از پشت پسر بفضل خدا مظهر
باشیم شاهنشاهی و شمنان حاجی دو
از پیشین داریم مثل پارسا نشود که
ما بر سر قوچان رستم و فارسی بر
کرمان امیرزاده سیف الملوک
با ماده طشت و دروغگوی قزوینی از شهر

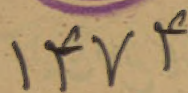
الرش

رشت و اسلام علی من اتبع الهدی
تمام گشت این کتاب بعون الملک
الوثاب در حیدرهم شهر رجب المرجب
یکم از رو سیصد و دو و بحر
عز و کتبه عیضا
ابن قایم نگار

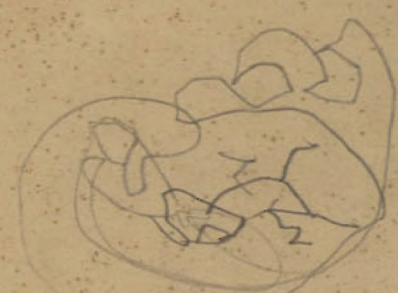
۱۳۲

هر که را در
 به او دادند
 و در هر دو
 و در هر دو
 و در هر دو

مهر که را در
بلا او به بدن افشاید
چو بختی تو غور عمل دلدار ده آن هفت خط اول
لبه که عشق معشوق کجای فرشته اول
عشق درد نه گوشت لکری که بر آید از دلدار
سکون ادملیا بود در دلی که از زنده انداز
جویم غیر با تو بدر مگر ای دل از زنده انداز
کز نیکم و هستی کو عجب لبه بیلم فصل اول



الحمد لله
والصلاة والسلام
على سيدنا محمد
وآله الطيبين الطاهرين



بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل
العلم نوراً والحق
ظاهراً

الحمد لله الذي جعل
العلم نوراً والحق
ظاهراً

فانذره انما هو صميم جليل
فانذره انما هو صميم جليل
فانذره انما هو صميم جليل
فانذره انما هو صميم جليل
فانذره انما هو صميم جليل
فانذره انما هو صميم جليل
فانذره انما هو صميم جليل
فانذره انما هو صميم جليل
فانذره انما هو صميم جليل
فانذره انما هو صميم جليل



1477



خطی

خطی
۱